

آغاز پیدایش «شیعه» را باید از زمان حیات پیشوای اسلام دانست، چه حضرت در زمان حیات خود، بنا به روایات مختلف در چند مورد علی (ع) را به ولایت عامه مردم برگزید؛ «ولی برخلاف انتظار، درست در حالی که پیغمبر اکرم (ص) رحلت فرمود... و عده‌بی از صحابه سرگرم لوازم سوگواری بودند، خبر یافتند که جمعی دیگر که بعداً اکثریت را بردند، با کمال عجله و بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان حضرت و هوادارانش مشورت کنند، برای مسلمانان خلیفه معین نمودند.»

فرقه زیدیه

در دایرةالمعارف فارسی در پیرامون فرقه زیدیه چنین آمده است: «زیدیه فرقه‌ای از شیعه هستند که بعد از امام زین‌العابدین پسرش زیدابن علی را امام می‌دانند، و مذهب آنها مذهب رسمی یمن است. به گفته شهرستانی در ملل و نحل، زیدیه معتقد بودند که امام باید از اولاد فاطمه زهرا باشد و از اولاد وی، هرکس عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و دعوی امامت کند، امام است و اطاعت او واجب، خواه از نسل امام حسن باشد یا امام حسین و اگر دو نفر که هر دو جامع شرایط امامت باشند، در دو ناحیه خروج کنند - هر دو امام واجب‌الاطاعه هستند.

زیدبن علی شاگرد واصل بن عطاء بود، زیدیه، در اصول، مذهب معتزله داشته‌اند، پس از کشته شدن زیدابن علی، پسرش یحیی ابن زید به امامت برخاست و به خراسان رفت و جمعی به او گرویدند ولی عاقبت کشته شد.

زیدیه مُنتسِم برچند فرقه بوده‌اند مانند جارودیه و خشبیه و در بعضی عقاید بین آنها اختلاف بوده است. از امامهای زیدیه دو تن قابل ذکرند یکی حسن ابن زید معروف به داعی کبیر است که دولت علویان طبرستان را تأسیس کرد (حد ۲۵۰ هـ. ق) و دیگر قاسم رسی (فت ۲۴۶ هـ. ق) که خود و جانشینانش اصول عقاید یگانه مذهب زید موجود را تدوین کردند و آن در اصول، مذهب معتزلی است. به علاوه سخت با تصوف ناسازگار می‌باشند (طریقه‌های صوفیه بکلی در یمن ممنوع است)، اما در عبادات زیدیان در بعضی از مسائل که مایه تمایز شیعه و سنی است، روش شیعه را دارند (مانند «حی علی خیرالعمل» گفتن، در اذان پنج بار تکبیر گفتن، در نماز میت، نخوردن ذبیحه نامسلمان، و غیره). زناشویی با غیر زیدی و زواج

متعه را جایز نمی‌دانند. شرایط اصلی امام در مذهب زیدیه عبارتست از اینکه:

۱- از اهل بیت پیغمبر باشد (خواه از نسل امام حسن خواه از نسل امام حسین و لهذا امامت ارثی نیست).

۲- امام به‌شخصه قادر به جنگ و دفاع باشد، و به‌همین جهت کودک یا مهدی غایبی را به امامت قبول ندارند.

۳- امام عالم در علم دین باشد، زیدیه از این قاعده سخت تبعیت می‌کردند و شاهد آن کتابهای فراوانی است که امامان زیدی در قرون متوالی تألیف کرده‌اند، در نتیجه این شرایط، نزد زیدیه کوشش شخصی، عامل قطعی برای رسیدن به مقام امامت بوده است و سلسله پیوسته‌یی از امامان پیدا نشده است، و حتی زیدیه گاه بی‌امام بوده‌اند و گاه وجود بیش از یک امام را در یک وقت پذیرفته‌اند و امامی در مقابل امام دیگر قیام کرده است.

اگر امام جدید می‌توانسته است سلف خود را از امامت براند، خلع امام مغلوب از امامت، امری کاملاً مشروع شمرده می‌شده است، و الا امام مغلوب می‌توانسته است دوباره به امامت بازگردد. اگر تمام شروط امامت در امامی جمع نباشد او را امام کامل نمی‌شناسند و به‌همین جهت گاهی کسی تنها امام در جنگ، یا امام در فتنه شناخته می‌شود.

زیدیه در دو ناحیه، به قدرت سیاسی رسیده‌اند یکی در سواحل دریای خزر از زمان داعی کبیر تا حدود ۵۲۰ ه. ق که در آنجا قریب ۲۰ امام و داعی پیدا شدند که گاه میان آنان دوره‌های فترت حاصل می‌شد و گاه هم‌زمان با یکدیگر بودند و کارشان به کشمکش می‌انجامید. پس از آن زیدیه طبرستان و گیلان در فرقه نقطویه مستحیل شدند.

دوم در یمن که یحیی ابن حسین (فته ۲۹۸ ه. ق) نواده قاسم «رسی» پیشوای گروهی اندک ولی بسیار مؤمن و فداکار زیدیه در مدینه با جمعی از پیروان خود به‌عنوان جهاد به‌جانب جنوب جزیره‌العرب به‌راه افتاد و بریمن مستولی شد، و حکومتی دینی در آن ناحیه تأسیس کرد.

امامان زیدی یمن، در داخل و خارج کشمکشها داشتند، و پس از استیلای ترکان عثمانی بر یمن، چند بار با ترکان جنگیدند، و گاه نیز مدعیان امامت با هم در جنگ

بودند، سلطنت جدید یمن را، امام‌المتوکل یحیی تأسیس کرد. که در ۱۹۰۴ با ترکان جنگید و در ۱۹۱۸ صنعا، رباطور قطعی بدست آورد.^۱

مبارزه زید با امویان

«... زید برادر امام باقر (ع) نخستین پیشوای شیعه پس از امام حسین (ع) بود که پرچم مقاومت برافراشت و سکوت برسلطه امویان را نفی کرد و نمونه الهام بخش دیگر قیام‌کنندگان شد، طرفداران زید و فرزندان او، شورشگران خستگی‌ناپذیر علیه ستم گردیدند و خود را به دلیل خروج با شمشیر «مهدی» نامیدند، اینان در کنار شمشیر، عقاید آزادمنشانه و خردگرایانه داشتند چنانکه گفتیم در اصول معتزلی، و در فروع حنفی بودند و این هردو روش بر پایه خرد و استدلال است»^۲ به همین لحاظ همچون معتزله به امکان امامت شخص فروتر با حضور شخص برتر قائل شدند و از این راه مسأله خلافت ابوبکر را حل کردند به این بیان که در عین برتری علی بر او، مسلمانان مصلحت در آن دیدند که کار خلافت را به او بسپارند، این اندیشه به دست ابن‌العربی وارد تصوف شد، به علت خردگرایی زیدیان تأثیر آنان بر تصوف محدود بود، هرچند شخص زید به زهد و عبادت شهرت داشت...^۳

«زیدیان در اصول، پیرو معتزله بوده و در فروع با اهل سنت و جماعت موافقت داشته و قیاس و رای و اجتهاد و استحسان را دلایل شرعی می‌شمردند و همه ائمه بعد از علی بن‌الحسین را گمراه می‌دانستند و می‌گفتند، هرکه به امامت زید اعتقاد نداشته و جهاد را واجب نداند کافر است»^۴.

شیعه امامیه اثنی عشریه

شیعه امامیه اثنی عشریه و فرقه اسماعیلیه از لحاظ نفوذ و قدرتی که در سرزمین ایران کسب کرده‌اند بیش از دیگر فرقه شیعه شایان توجهند. به همین مناسبت ما از آراء و نظریات شیعه امامیه و فرقه انقلابی اسماعیلیه اندکی به تفصیل سخن

۱. دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۱۹۸.

۲. دکتر کامل مصطفی‌الشیبی تشیع و تصوف از آغاز تا سده دوازدهم هجری، ترجمه

علیرضا ذکاوتی قراقرلو، ص ۲۳ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۳۱.

۴. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۱۶۲ به بعد، همچنین نگاه کنید به شیعه در

اسلام، پیشین، از ص ۲ تا ۷.

خواهیم گفت.

نخست به استدلالات کلامی شیعیان در مسأله امامت و سپس به اصول دین شیعه و اختلاف آن با روش اهل سنت و جماعت اشاره می‌کنیم:

مشخصات امامت به نظر شیعیان

پس از آنکه دین اسلام به فرقه‌ها و مذاهب مختلفی تقسیم گردید، هریک از فرق برای تأیید عقاید خود، مجبور شد که مبانی مذهبی خود را با اصول و استدلالات کلامی مستحکم سازد، و مذهب شیعه نیز مسأله امامت را که اساسی‌ترین مسائل تشیع است با ادله کلامی مجهز کرد و آن را بر پنج اصل بنا نهاد:

۱- قاعده‌ی لطف و ادامه فیض الهی و وجوب عقلی نصب امام، بیشتر علمای اسلام معتقدند که برخورد مردم واجب است که برای جلوگیری از فتنه و فساد و برای اجرای احکام خداوندی، برخورد، امامی برگزینند... اما شیعه امامیه از راه قاعده‌ی لطف، امامت را امری الهی می‌داند و می‌گویند به همان دلیل که بر خداوند عقلاً لازم و واجب است که برای هدایت بندگان خود، برایشان پیغمبری بفرستد، باید پس از وفات پیغمبر نیز امامی برای ایشان نصب کند....

۲- وجوب عصمت (لغزش ناپذیری) امام، این اصل از اصل اول مشتق است، زیرا چون امامت امر الهی است و امام باید از طرف خدا برگزیده شود، طبعاً چنین امامی باید لغزش ناپذیر باشد....

۳- وجود افضلیت امام بر دیگر مردم، زیرا اگر امام درفضل (همه صفات عالیه) با دیگران برابر باشد ترجیح او بر دیگران علتی ندارد و ترجیح بلا ترجیح محال است... متکلمین شیعه، حضرت علی را از خلفای سه‌گانه پیش از او افضل می‌دانند.

۴- امام باید از راه نص، معین و معلوم شود، این اصل نیز فرع دو اصل اول و دوم است زیرا چون بر خداوند واجب است که امامی تعیین کند باید آن را از راه نص قرآن یا حدیث بر مردم معلوم کند و نیز چون امام باید معصوم باشد و عصمت و لغزش ناپذیری، امری معنوی و باطنی است و کسی جز خدا بر آن آگاه نتواند بود، بر خداوند لازم است که از راه نص امام را بنمایاند... بیشتر مسلمین می‌گویند چون نصی وجود ندارد، ناگزیر باید خود مردم امام خود را برگزینند.

۵- پس از پیغمبر، امام بلافضل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است، این اصل فرع اصل چهارم است، زیرا شیعه معتقد است که امام از راه نص معلوم شده است و آن علی (ع) است، شیعه می‌گوید که هم در قرآن و هم در حدیث بر امامت علی نصوصی موجود است، سنیان دلالت این نصوص را بر امامت علی انکار می‌کنند...^۱

اصول دین به نظر شیعه

دیگر از اصول عقاید خاص شیعه که جزو اصول پنجگانه دین درآمده است اصل عدل است، زیرا اثبات اصل امامت خود مبتنی بر اصل عدل می‌باشد. اصل عدل را شیعه چنین معنی می‌کند تنزیه الباری عن فعل القبیح والاخلال بالواجب (منزه داشتن پروردگار از کار زشت و ناکرده گذاشتن آنچه بر او واجب است). اصل دوم رجعت است، بقول سیدمرتضی (عَلِمُ الْهَدَى) عقیده شیعه امامیه بر این است که خداوند به هنگام ظهور امام زمان، کسانی از شیعه‌ای او را که مدتها پیش مرده بودند زنده خواهد کرد، تا با یاری کردن به او به پاداش برسند و دولت او را مشاهده کنند و نیز قومی از دشمنان را زنده خواهد کرد تا از ایشان انتقام بکشد. اصل سوم بداء است و در لغت تصویب امری است که نخست به درستی شناخته نشده بود و بعد شناخته شده است نسبت چنین چیزی بخدا جایز نیست. زیرا به عقیده مسلمین و من جمله شیعه امامیه خداوند بر هر چیزی داناست با این حال همه‌ی فرق مسلمین، شیعه را منتسب به قول بداء کرده‌اند و خود ایشان نیز بداء را از اعتقادات خود دانسته‌اند، این بداء به این معنی است که خداوند بخلاف گفته یهود از کار فارغ نشده است... خداوند دائماً در حال اراده است و قدرت و اراده‌ی او هیچگاه متوقف نمی‌گردد و می‌تواند به مصلحتی، در آنچه واقع شده است، تغییر بدهد، شیعه نسخ احکام را نیز که همه‌ی مسلمین بر آن متفق هستند از باب بداء می‌داند، مخالفان شیعه می‌گویند که اعتقاد شیعیان به بداء از آن جهت است که احکام ضد و نقیض را که از امامان ایشان صادر شده است توجیه کنند و آن را به تغییر اراده خدا منتسب سازند.^۲

۱. دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۵۳۲ (به اختصار).

۲. همان منبع.

مقام و موقعیت امام به نظر پیروان مکاتب مختلف زیدیان و اهل تشیع

بطور کلی به نظر پیروان مکتب تشیع، مردم صلاحیت انتخاب امام را ندارند، بلکه امامت، مانند نبوت امری الهی است و هرگز پیشوای اسلام در انتخاب امام، غفلت نورزیده و تنها شخص معصوم و شایسته‌یی که حضرت در «غدیر خم» در برابر خلق به امامت مسلمین برگزیده، علی بن ابیطالب است و جانشینان علی، جملگی معصوم، و خطا بر آنها جایز نیست، و هر کس با امام مخالفت کند دشمن خدا و مانند کفار دوزخی است.

از شیعیان عده‌یی به «الوهیت» علی معتقدند و می‌گویند جزئی از خدا در علی حلول کرده است و به همین علت از آن حضرت اعمال خارق‌العاده‌یی سر می‌زند، عالم‌الغیب است، در جنگ با کفار غالب می‌شود و ذر «خبیر» را از جا می‌کند این جماعت افراطی که «غلات شیعه» خوانده می‌شوند می‌گویند جزء الهی و علم علی نمرده و گاه ظهور می‌کند، علاوه بر این بعضی از شیعیان معتقدند که امام معصوم با فرقه ایزدی از گذشته و آینده خبر دارد، امام نزد این جماعت، غیر از خلیفه در نزد اهل سنت است «زیرا خلیفه فقط مأمور اجرای احکام قرآن و سنت رسول است، اما امام معلول اول و قانون‌گذار و مطلع از غیب و وارث علوم نبی و شخص فوق بشر و معصوم از خطاست، علاوه بر این اهل سنت در مرجع احادیث فقط به یک نفر یعنی حضرت رسول معتقدند و حال آنکه شیعه بسیاری از احادیث را از قول ائمه خود نیز روایت کرده‌اند، اختلاف اهل تشیع در موضوع امامت زیاد است و شعب

متعدد از این فرقه بوجود آمده که ذکر همه آنها در این کتاب زائد بنظر می‌رسد و باید به کتب مربوطه مراجعه کرد؛ از میان این شعب مهمتر از همه زیدیه و امامیه‌اند. از اصول مهم شیعه موضوع «تقیه» است. چون در دوره بنی امیه بانهایت شدت برضد شیعیان عمل می‌شد، این روش ناجوانمردانه لزوم تقیه را پیش آورد و به همین سبب شیعیان در خفا مشغول توسعه و تحکیم موقعیت خود و مبارزه با مخالفان بودند... اهمیت شیعه در تاریخ ایران سه قرن اول هجری زیاد است، بسیاری از قیامهای پیشروان شعب مختلف این فرقه در عهد مذکور در ایران صورت گرفت از قبیل قیام کیسانیه به پیشوائی مختار بن ابوعبید ثقفی بخون‌خواهی شهدای کربلا و قیام یحیی بن زید بن علی و قیام شیعه آل عباس به پیشوائی ابومسلم در خراسان و ابوسلمه در عراق و قیام سادات طالبیه در مازندران و غیره و از میان این قیامها علی‌الخصوص دو قیام اخیر چنانکه می‌دانیم در تاریخ سیاسی و اجتماعی مسلمین و ایرانیان اثری آشکار داشت.^۱

سیاست مذهبی حکومت‌ها

پس از استقرار حکومت‌های محلی و مستقل در ایران، مردم کمابیش از نعمت آزادی عقاید باطنی و مذهبی برخوردار بودند و سلاطین و امرای ایرانی به عقاید و اندیشه‌های باطنی مردم کاری نداشتند و چه بسا اطبا و کارشناسانی که از ملل و نحل و مذاهب دیگر بودند و در دستگاه حکومت سامانیان و آل بویه و امرای طبرستان به کار و خدمت مشغول بودند، و کسی متعرض افکار و عقاید آنان نمی‌شد. ولی پس از سپری شدن دوران قدرت امرای ایرانی نژاد، و روی کار آمدن ترکان غزنوی اندک‌اندک اوضاع دگرگون شد؛ ترکان غزنوی که خود را در میان مردم ایران اجنبی و منفور احساس می‌کردند، برای ادامه حکومت، خود را حامی دین اکثریت خواندند و به نام اشاعه دین محمدی به جنگ‌های غارتگرانه‌ی در ایران و هندوستان دست زدند.

محمود غزنوی (در قرن پنجم) ... حرص جهانگشایی و طمع وافر خود را

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات، جلد اول، صفحه ۴۹ به بعد (به اختصار).

به جمع مال، در پشت پرده غزوات یعنی جنگ‌های مذهبی پنهان می‌کرد و اگر شهر ری را از چنگ خاندان بویه بیرون می‌آورد و مردم را بردار می‌کشید و خزاین را غارت می‌کرد و به غزنین می‌برد، مدعی بود که این کار را برای رهایی رازیان (یعنی اهل ری) از چنگال بددینان می‌کند (سیاست‌نامه، ص ۷۷) وی ... نخستین کسی از پادشاهان ایران است که شروع به آزار مخالفان مذهبی خود کرد. در واقع محمود غزنوی از علمداران تحدید عقاید و افکار، و از دشمنان آزادی فکر و وجدان بشری است. فرّخی سیستانی که کاسه‌لیس خوان یغمای اوست، اعمال ددمنشانه او را چنین توصیف می‌کند:

آن سال خوش نخبید و از عمر نشمرد کز جمع کافران نکند صد هزار کم
امسال نام چند حصار قوی نوشت در هر یکی، شهی سپه‌آرای و محتشم
... تا چند روز دیگر از آن قلعه‌های صعب ده خشت بر نهاده نسیند کسی بهم
ز نشان اسیر برده شود، مردشان تباہ نشان حزین و خسته شود، روحشان درم

وز خون خلتشان همه برگوشه حصار

رودی روان شده به بزرگی چو رود رم

همو درباره فجایع محمود در هندوستان می‌گوید:

زیس که آتش زد شاه در ولایت هند کشیده دود زیتخانه‌هاش بر کیوان
بخواست آتش و آن شهر پُربدایع را به آتش و به تبر کرد با زمین هموار
سرایهاش چو کوزه شکسته کرد از خاک بهارهاش چو نار کفیده کرد از نار

بسوخت شهر و سوی خیمه‌بازگشت از خشم

چو نره شیری گم کرده زیر پنجه شکار

البته فجایع و مظالم محمود ترک را نباید به حساب ایرانیان گذاشت؛ دکتر زرین‌کوب با اندکی گذشت و تسامح در حق ایرانیان می‌نویسد:

«... من وقتی در باب گذشته ایران تأمل می‌کنم، از این که ایرانی‌ها دنیا را به نام دین و به نام آزادی به آتش و خون نکشیده‌اند، از این که مردم سرزمینهای فتح شده را قتل‌عام نکرده‌اند و دشمنان خود را گروه‌گروه به اسارت نبرده‌اند، از این که در روزگار قدیم یونانی‌های مطرود را پناه داده‌اند، آرامنه را در داخل خانه خویش پذیرفته‌اند، جهودان و پیغمبرانشان را از اسارت بابل نجات داده‌اند، از این که در

قرن‌های گذشته جنگ صلیبی برضد دنیا راه نینداخته‌اند و محکمه تفتیش عقاید درست نکرده‌اند، از این که ماجرای سن‌بارتلمی نداشته‌اند و با گیوتین سرهای مخالفان را درو نکرده‌اند، از این که جنگ گلا دیاتورها و بازی‌های خونین با گاو خشم‌آگین را، وسیله تفریح نشمرده‌اند، از این که سرخ پوست‌ها را ریشه کن نکرده‌اند و بوئرها را به نابودی نکشانیده‌اند، از این که برای آراء مخالفان ماشین‌های شیطانی شکنجه اختراع نکرده‌اند، و اگر هم بعضی عقوبت‌های هولناک در بین مجازات‌های عهد ساسانیان بوده است آن را همواره به چشم یک پدیده اهریمنی نگریسته‌اند، و از این که روی هم رفته به اندازه سایر اقوام کهن سال دنیا، ضعف اخلاقی نشان نداده‌اند احساس آرامش و غرور می‌کنم...^۱

برخلاف ایرانیان اصیل، ترکان، غزها و دیگر اقوام وحشی مهاجم روشی غیرانسانی داشتند، از جمله سلطان محمود، امامان معتزلی و فلاسفه و رافضیان و فرمطیان و باطنیان را هرچاکه به چنگ آورد بکشت و به قول خود انگشت در همه جهان در کرده بود و فرمطی می‌جست و بردار می‌کرد (تاریخ بیهمی ص ۱۸۳)؛ این بود سیاستی که به وسیله غلامان ترک نژاد غزنوی و به تحریک خلفای عرب شروع شد.

غزان سلجوقی و دیگر طوایف ترک که بر مذهب اهل سنت، و به حکم سادگی طبع، مردمی خُرافی و متعصب در عقاید خود بودند، بعد از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت، این سیاست را دنبال کردند و برسختی و شدت آن افزودند و کار را بر مخالفان خود چنان سخت گرفتند که نظیر آن را جز در ابتدای دوره صفویه که آن هم از ادوار سخت تعصبات مذهبی و دوره مثله کردن و قطعه قطعه نمودن و پوست‌کندن مخالفان مذهبی سلاطین است، در دیگر ادوار تاریخی ایران نمی‌توان دید. سلاجقه بر مذهب حنفی بوده و خلیفگان بغداد را که یگانه تکیه‌گاه این میهمانان ناخوانده بودند، جانشینان حقیقی پیغامبر می‌دانسته و در احترام و تقویت و تأیید آنان مبالغه می‌کردند و به همین سبب با شیعه و باطنیه که خلیفه بغداد را به حق نمی‌دانستند، مخالفت و دشمنی می‌نمودند و یکی را از دیگری بدتر

می دانسته‌اند (سیاست‌نامه، ص ۲۰۱). تقویت و تأیید خلیفه بغداد هم از آغاز تسلط سلاجقه بر ممالک اسلامی آغاز شد؛ طغرل که به تشویق خلیفه به ایران کوچید شخصاً مردی دیندار بود و به خلیفه بغداد، ارادت خاص می‌ورزید و او را واجب الطاعة می‌دانست. در رمضان سال ۴۲۹ هنگامی که نیشابور به دست او افتاد، ترکمانان می‌خواستند دست به غارت بگشایند، لیکن طغرل بیگ آنان را از این کار بازداشت و در برابر اعتراضات ترکمانان گفت: این ماه حرام است و باید حرمت آن را نگاه داشت، دست از غارت بازدارید و بعد از عید فطر هر چه خواهید بکنید. در اثنای این احوال، رسول خلیفه - القایم بامرالله - نامه خلیفه را به طغرل بیگ رسانید، خلیفه ترکمانان را از خدای ترسانید و به رعایت عبادت خدا و عمارت بلاد راهنمایی کرد. ترکمانان، رسول خلیفه را خلعت‌های گران دادند و از اینکه خلیفه بدانان نامه نوشت، مباهات و افتخار کردند و طغرل رسولی معروف به ابواسحق الفقاعی به دارالخلافه فرستاد و خود و ترکمانان را بندگان امیرالمؤمنین شمرد... سیاست اطاعت از خلیفه بغداد، و مخالفت سخت با مخالفان و متکران او را الب ارسلان نیز مانند طغرل ادامه داد (سیاست‌نامه از ص ۲۰۱ به بعد) و بر اثر جنگ‌های خود با رومیان و گرجیان، حکومت اسلامی را تأیید و تقویت کرد و مخالفان را از سر حدّات بیرون راند... سیاست احترام به خلیفه به عنوان جانشین بالاستحقاق پیغامبر اسلام و حاکم بحق بر عموم مسلمین، از ابتدای غلبه آل سلجوق و انقراض آل بویه به بعد تا هنگامی که علاءالدین نکش و پسرش سلطان محمد بر عراق مستولی شدند، ادامه داشت و تنها در دوره قدرت خوارزمشاهیان است که کشاکش سخت میان پادشاهان ایران و خلفای بغداد آغاز می‌شود و حتی اندیشه انتقال خلافت از آل عباسی به آل علی به نحوی که دیدیم به میان می‌آید.

سلاجقه در تعقیب این سیاست یعنی تأیید خلافت عباسی و مذاهب اهل سنت و مخالفت با فرقه‌هایی که فقها و ائمه اهل سنت و جماعت، با آنان مخالفت می‌ورزیدند مانند شیعه اثنی عشریه و فرامطه و باطنیه و معتزله غلو می‌کردند و از قتل و آزار آنان مطلقاً امتناعی نداشتند و حتی در این مورد از قتل وزرای خود، در صورتی که متوجه «الحاد» و «زندقه» (یعنی در واقع میهن‌پرستی و ایران‌دوستی) ایشان می‌شدند، نیز چنانکه خواهیم دید امتناعی نداشتند.

در این دوره مذاهب اهل سنت کمال قدرت و رواج را در ایران پیدا کرد، زیرا مذهب دولت‌های امیر و فئودالهای وابسته به خلیفهٔ این زمان بوده است. از مذاهب مختلف اهل سنت که در قرن چهارم پاره‌یی از آنها رو به ضعف و بعضی رو به توسعه و رواج می‌رفت، در این دوره مجموعاً چهار مذهب اصلی و مهم مالکی و حنفی و شافعی و حنبلی در ممالک اسلامی پذیرفته شده بود. در ایران، دو مذهب شافعی و حنبلی بیش از همه مذاهب دیگر سنت، و بیشتر از غالب مذاهب اسلامی رواج گرفت. مهم‌ترین مراکز رواج این دو مذهب، مشرق ایران بود که به قول نظام‌الملک مسلمانان آنجا پاکیزه، و همه شافعی یا حنفی بوده‌اند (سیاست‌نامه ص ۷۷)؛ لیکن در مرکز ایران و عراق و طبرستان، شیعی مذاهب بسیار در مراکز مختلف مانند قم و ری و ساوه به سر می‌برده‌اند... پادشاهان و فئودالهای زمان... نسبت به مذاهب اهل سنت تعصب می‌ورزیده و با شیعه و باطنیه اظهار عناد فراوان می‌کرده‌اند و ائمه شافعی و حنفی و اشعری، همه مصدر کارهای بزرگ و مورد اقبال و توجه پادشاهان و وزیران این عهد بوده‌اند. غالب صوفیه در این دوره از ترس درباریان، مذهب شافعی را بر مذاهب دیگر ترجیح می‌داده‌اند، زیرا که شافعی قسری‌تر و حنفی اجتهادی‌تر و عقل‌گراتر می‌بود. محمد بن منور نوادهٔ ابوسعید که در نیمه دوم قرن ششم می‌زیسته است، در این باره شرحی مستوفی در کتاب اسرار التوحید دارد... که نموداری از اندیشهٔ مردم روشن آن زمان، نسبت به هر دو مذهب است، و ضمناً حاوی اشاراتی بر تعصب‌های ناروای متعصبان هر دو فرقه شافعی و حنفی به یکدیگر می‌باشد: «... و به حقیقت هر که در نگر در میان هر دو مذهب، بی‌تعصبی، بداند که هر دو امام در حقیقت یکی‌اند و اگر در فروع اختلافی یابد، آن را به چشم اختلاف اُمّتی ننگرد... نه از راه تعصبی که اغلب مردمان بدان مبتلاند... و این ائمه بزرگوار از این چنین تعصب که در نهادهای ما هست، محفوظ‌اند...»^۲

در دورهٔ خوارزمشاهیان، مناسبات خلیفه با خوارزمشاه به علت دسائس و تحریکات خلیفه - الناصرالدین الله - علیه حکومت ایران به سردی گرائید. در سال ۶۱۱ یعنی موقعی که سلطان محمد خوارزمشاه غزنین را گرفت، در خزانه

۱. اشاره به حدیث نبوی «الْخِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ».

۲. اسرار التوحید، چاپ دکتر صفا، ص ۲۰ - ۲۱.

شهاب‌الدین غوری، احکام و فرامینی به‌مُهر و امضای خلیفه دید که شهاب‌الدین را به‌دشمنی با خوارزمشاه برانگیخته بود و ترکان مغول را برای آمدن به‌ایران تشویق می‌کرد. خوارزمشاه برای اینکه خلیفهٔ دسیسه‌کارِ عباسی را به‌جای خود بنشانند، از علمای مملکت خود فتاویٰ چند گرفت مبنی براینکه بنی‌عباس، مُجَوِّق به‌خلافت نیستند و باید یک نفر از سادات حُسینی را به‌این مقام برگزید، به‌خصوص که ناصر خلیفه در حفظ ثغور ممالک اسلام سستی کرده و مُرتکبِ خلاف‌هایی شده است که دفع او را به‌هر مُسلم واجب می‌کند؛ به‌همین نظر خلیفه را معزول اعلان کرد و نام او را از سگه و خطبه انداخت و یکی از سادات ترمذی را خلیفه خواند...».

ناصر خلیفه‌بی‌معرض و هوسران بود و در دوران ۴۶ سالهٔ خلافت خود (۵۷۵-۶۲۲) جز بیدادگری، مال‌اندوزی، جاسوسی، کبوتربازی و عوام‌فریبی کاری از او سر نزد، و ظاهراً همین خلیفهٔ بی‌تدبیر در تحریک مغول به‌حمله به‌ایران دست داشته و در راه نفاق‌افکنی بین حکومت‌ها اصرار می‌ورزیده است.

سرنوشت فکری و عقیدتی دیگر ملل، در عهد عباسیان

پروفسور لوی محقق انگلیسی می نویسد: «هنوز چندی از روی کار آمدن عباسیان نگذشته بود که یک دستگاه منظم تفتیش عقاید برقرار شد. خلیفه مهدی مأمورین خاصی برای اداره این تفتیش منصوب کرد، در وصیت نامه خود به پسرش توصیه می کند که ثنویون و طرف داران این افکار را نابود کند؛ این که مأمون خلیفه را متهم به زندقه کرده اند، شاید مبنایی جز این نداشته باشد که وی نسبت به کسانی که مسلمین متعصب آنان را سست مذهب می دانستند، آزاد منش بود. جوابی که یک نفر زردشتی به مأمون داده، این نکته را روشن می کند، وی در جواب خلیفه که به او توصیه می کند به دین اسلام درآید، می گوید: اندرز خلیفه بسیار نیک است، ولی تو از کسانی نیستی که مردم را به زور و اکراه مجبور سازی تا از دین خود برگردند».

با این حال به طوری که از بعضی مدارک تاریخی بر می آید در عصر مأمون نیز تفتیش عقاید و افکار عملی می شد و این خلیفه به دستگیری مشاورین معتزلی خود در ربیع الاول سال ۲۱۸ فرمانی صادر می کند که به موجب آن، عمال دولت، قضاة و محدثین را تحت آزمایش (که در آن زمان میخنه می گفتند) قرار می دادند، تا کسانی را که به مخلوق بودن قرآن عقیده ندارند از کار برکنار کنند. تفتیش عقاید و افکار، در عصر معتصم فزونی گرفت تا جایی که معتصم امام احمد بن حنبل را که در عقیده خود پافشاری می کرد، در سال ۲۱۹ مدت سه روز در حضور جمعی به ترک رأی خود مجبور کرد و با مخالفین به بحث و مناظره واداشت، چون از این کار نتیجه

نگرفت، فرمان داد تا او را آن قدر تازیانه زدند که بیهوش افتاد و پوست بدن او برآمد، و چون از اعتراض پیروان امام حنبل بیم داشت از کشتن او صرف نظر کرد، و دستور داد تا او را حبس کردند.

همچنین در مورد مأمون که آزادمنش ترین خلفای عباسی است، می گویند که «وی شنیده بود که ۱۰ نفر در بصره زیست می کنند که به کیش مانی، و به نور و ظلمت معتقدند؛ آنها را نزد خود احضار نمود، یک یک را خواند و امتحان کرد، از هرکه پرسید دین تو چیست، گفت اسلام، چون صورت مانی را به آنها نشان داد و وادارشان کرد به آن تف بیندازند، خودداری کردند، مأمون دستور داد جملگی را بکشند.»

خلفای اولیه عباسی نسبت به یهودیان و مسیحیان احترام می گذاشتند، ولی متوکل با آنان از در دشمنی درآمد، «فرمان داد قباهای زرد رنگی برتن کنند و کلاه و کمری به سبک فرومایگان داشته باشند. فقط بر قاطر و خر سوار شوند و رکابی چوبین و پالانی به طرح عجیب اختیار کنند و به در ورودی خانه های خود تصاویر شیطان بیاویزند. کلیساها و معابد جدیدالبنای آنها را ویران ساختند و به صورت مسجد در آوردند، حکم شد قبورشان هم سطح زمین باشد، از گرد آمدن در کوی و برزن و نشان دادن علامت صلیب ممنوع شدند و اطفالشان مجاز نبودند نزد معلمین مسلمان نوشتن عربی و تعلیمات دیگر فراگیرند.»^۱

محاكمه افشین - گناه اول افشین

یکی از محاکمات مذهبی و سیاسی این دوره، محاكمه افشین سپهسالار کل لشکرهای معتصم است. این سردار ایرانی، پس از آن که بابک خرم دین را از پای درآورد، مخالفین به نام تمرد و توطئه علیه حکومت عباسی وی را به دادرسی خواندند. در جریان محاكمه، نخست، مؤذن و امام جماعت مسجد، افشین را متهم کردند که به آنها تازیانه زده است؛ وی به نام دفاع گفت طبق قراردادی که با حاکم محلی سغد منعقد شد، مقرر بود که رعایای وی در کیش و آئین خود آزاد باشند،

۱. تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ج ۱، ص ۴۹۰ به بعد.

این دو نفر با نقض آن قرارداد به معبد آن‌ها حمله بردند، بت‌ها را بیرون ریختند و بتخانه را به مسجد تبدیل کردند، من آنها را به جرم نقض قرارداد تنبیه کردم.

گناه دوم افشین

در خانه افشین کتابی یافتند که به زر و گوهر مزین و مرصع بود، و در آن مطالب کفرآمیز مندرج بود؛ افشین در مورد کتاب گفت که میراث خانوادگی من است و در آن دستورهای اخلاقی و حکم ایرانی است، من از ادب آن بهره‌مند می‌شوم و به کفر آن اعتنائی ندارم و راجع به تزئینات گفت روزی که کتاب به من رسید همین تزئینات را داشتم. این کتاب با تزئینات آن مانند کتاب کلیله و دمنه و کتاب مزدک و امثال این‌هاست که در منزل خلیفه، قضات و دیگران وجود دارد و کسی به آنها اعتراض نمی‌کند.

سومین گناه افشین

سپس موبدی زردشتی که تازه مسلمان شده بود، افشین را متهم کرد که او را به خوردن گوشت حیوان خفه‌شده‌یی که طبق قواعد اسلام ذبح نشده بود، وادار کرده است و از آن بدتر این‌که افشین نزد او اقرار کرده که بالاچار داخل قوم عرب شده و از آنان باطناً متنفر است و تاکنون به عمل ختنه تن در نداده است....

افشین در مقام دفاع به این موبد تازه مسلمان تاخت و به او گفت: مگر من تو را به خانه خود نبردم و از علاقه خود به ایران و طرفداران عقاید ایرانی با تو سخن نگفتم؟ پس از آن که موبد حرف افشین را تصدیق کرد، وی گفت: چگونه کسی که در دوستی خیانت می‌کند، و در دین خود پایدار نیست، شهادتش عادلانه و مورد قبول است و بالاخره وقتی که سخن از ختنه‌نکردن او به میان آمد، وی از احتمال ضرری که در این کار بود مطالبی بیان کرد.

گناه چهارم افشین

مرزبان سغد خطاب به افشین گفت: ای دغل، ناکی از خود دفاع می‌کنی؟ افشین پاسخ داد: «تو ریش‌دراز چه می‌گوئی؟ سپس مرزبان گفت: آبا در نامه‌هایی که به تو